

ملاقات با ناصرالدین شاه



ادامه از شماره ۱۰۶۹

آن‌ها با هم همسفر شده، در ژانویه ۱۸۹۰ م/ ۱۳۰۸ ق/ ۱۲۶۹ ش. به بغداد رسیدند تا از آن جا سفر خویش را در داخل خاک ایران آغاز نمایند. در آن برهه برای رفتن به ایران چندین راه وجود داشت؛ یکی راه خشکی بود که از شمال و از طریق ترکیه می‌گذشت، راه خشکی دیگر از طریق بغداد به کرمانشاه می‌رسید و نیز راه دریایی بوشهر که از رشته‌کوه‌های زاگرس عبور می‌کرد. ایزابلا و مازورساویر راه بغداد را برگزیدند تا گذرگاه‌های زاگرس راه مسیاحت نمایند. تمامی این مسافران، در مشاهدات خویش ادعای کندی بی طرف هستند، ولی هر یک برداشت‌های خاص خود را از این سفر دارند که بی شک روی قضاوت‌های ایشان درباره کشور ایران تأثیر بسزایی داشته است. ایزابلا که سفرنامه خود را در دو جلد تحت عنوان سفر به ایران و کردستان در سال ۱۸۹۱ م/ ۱۳۰۹ ق/ ۱۲۷۰ ش. منتشر ساخت، آشکارا بیان می‌دارد که با چه هدفی دست به این کار زده است.

اوصریحا مدعی است که سعی نموده گزارشی دقیق از وقایع و دیدگاه‌هایش عرضه نماید، اما با دقت این نکته را هم خاطر نشان می‌سازد که این گزارش بر اساس یادداشت‌هایی است که اغلب به دلیل خستگی مفرط ناشی از راهپیمایی‌های طولانی مدت باعجله و شتاب به رشته تحریر درآمده که نیاز به تصحیح و ویرایش دارد. او درباره این نوشته‌ها به صراحت می‌گوید: «کتب بسیاری در باب ایران به رشته تحریر درآمده است، ولی شاید این و جیزه هم به استثنای قسمتی از لرستان که تا قبل از این پای هیچ اروپایی به آن جا نرسیده، اطلاعات جدیدی را عرضه نماید.» هم چنین اظهار می‌دارد که سفرنامه دو جلدی او در بردارنده سفرش به ایران و آسیای میانه است و کتابی صرفا درباره این یا آن کشور نیست. اثر او در قالب ۲۵ نامه به چاپ رسیده که ۲۵ مورد از آن به ایران و جاده‌های آن و زمان‌هایی که ایزابلاد در صحرا و دورمهایی را که برای تجدید قوا در شهر به سر می‌برده، اختصاص داده شده است. نامه‌های ۱-۷: حدفاصل بغداد- تهران به نگارش درآمده، از ۱۰ ژانویه تا ۲۶ فوریه، همراه مازورساویر.

نامه‌های: ۱۰-۸ در تهران، حدفاصل ۲۶ فوریه- ۸ می، به رشته تحریر درآمده است. نامه‌های: ۱۱-۱۴ در اصفهان، حدفاصل ۳۰-۱ آوریل نوشته شده است. نامه‌های ۲۰- ۱۴ در برگزیده اصفهان- بروجرد- قبايل بختیاری است که حدفاصل ۱ می تا ۱۹ اگوست همراه مازورساویر سپری شده است. نامه‌های ۲۲-۲۱ در مسیر بروجرد به سمت همدان نوشته شده است. نامه‌های ۲۴-۲۳: در همدان و از ۹ تا ۲۶ اگوست به نگارش درآمده است. نامه‌های ۲۶-۲۵ همدان- ارومی (ارومیه) را در بر می‌گیرد و از ۵ سپتامبر تا ۵ اکتبر به رشته تحریر درآمده است. نامه‌های ۲۸-۲۷: در ارومیه و حدفاصل ۷ تا ۱۴ اکتبر نوشته شده؛ یعنی قبل از آن که عازم ترکیه، وان و طرابوزان شود و در نهایت در سال ۱۸۹۰ م/ ۱۳۰۸ ق/ ۱۲۶۹ ش. از استانبول با گرفتن

قطار اکسپرس اورینت راهی وطن خود گردد. ایزابلا و مازورساویر سختی‌های زیادی را تحمل کردند و از شرایط طاقت‌فرسای زاگرس جان سالم به در بردند، با برف و بوران به مقابله برخاسته، شبی را در شرایط بسیار سخت در یکی از کاروانسراهای محلی تاصبح سر کردند. مکتوبات ایزابلاد برد، حاکی از آن است که او در کل هیچ‌گاه حتی در سخت‌ترین شرایط، دست از مشاهده، توصیف و تشریح پیرامونش و آداب و رسوم محلی برنداشت. همین امر اثری را تبدیل به یکی از ارزنده‌ترین منابع مکتوب فرهنگی ایران نمود. به‌طور مثال، وی به جشن نام‌گذاری کودکی، در یک روستای بسیار فقیر اشاره می‌کند:

«اگرچه پدر بسیار تنگ دست بود، سور مفصلی در آن روز داد و ملایان ده را دعوت نمود. پس از آن که میهمانان همگی تشریف آوردند، از ایشان با شیرینی، پذیرایی به عمل آمد؛ سپس نوزاد ناز و مامانی را در حالی که قندان پیچ شده بود، به داخل اتاق آوردند و توسط یکی از ملایان به کف زمین خوابانده شد. پنج اسم روی پنج تکه کاغذ نوشته بودند که لابه‌لای صحف قرآن یا زیر لبه فرش قراردادند؛ سپس جزء اول قرآن خوانده شد. یکی از این تکه کاغذها را به صورت زردم بیرون کشیدند و یکی از ملایان، نوباره را از زمین راست کرده، در گوش وی نام جدیدش را که انتخاب شده بود، زمزمه کرد؛ سپس کاغذ را داخل قنداق وی گذاشت.»

این گروه پس از آن که در ۶ فوریه وارد تهران شدند، با استقبال گرم و صمیمانه اعضای سفارت بریتانیا مواجه گردید. ایزابلاد در این جا برای یادداشت برداری، از مجال بیشتری برخوردار بود، چراکه تهران، در حدفاصلی که قاجارها در قرن

هجدهم در آن سکنی گزیده بودند تا زمانی که تبدیل به پایتخت بزرگ ایران شده بود، تغییرات بسیاری را تجربه کرده بود. ناصرالدین شاه نقش‌های رویایی برای این شهر ریخته بود که شامل بسط هرچه بیشتر شهر، ساخت خیابان‌های عریض و طویل و یک دیوار جدید بین سال‌های ۱۸۷۶-۱۸۹۲ م/ ۱۲۹۳-۱۳۱۰ ق/ ۱۲۵۵-۱۲۷۱ ش. می‌شد. او به شدت تحت تأثیر نقشه شهرهایی قرار داشت که در جریان سه سفر خود به اروپا در سال‌های ۱۸۷۳، ۱۸۷۸، ۱۸۸۹ م/ ۱۲۹۵، ۱۲۹۰ و ۱۳۰۷ ق/ ۱۲۵۷، ۱۲۵۲، ۱۲۶۸ ش. دیده بود، ولی با وجود این، او هنوز به سنت‌ها پایبند بود: «دوازده دروازه مستحکم گنبدی شکل امکان ورود به شهر را میسر می‌سازد. این دروازه‌ها با کاشی‌های رنگارنگ براق و تاندازه‌ای با طرح‌ها و الگوهای پرزرق و برق تزئین شده‌اند که ترسیم گراچنه، شیرها و نبرد قهرمانان اسطوره‌ای است از بالای دیوار دروازه‌ها نوک درختان، مناره‌های کاشی‌کاری شده، گنبدهای دو مسجد و میله‌های آهنی (کار گذاشته شده روی) تئاتر بدون سقف داخل باغ شاه و سایه بان موقتی که زیر آن یک بار در سال با حضور شاه و چندین هزار تماشاچی تعزیه برگزار می‌شود، به چشم می‌خورد.»

ایزابلاد هم چنین به منظور بازدید از جواهرات سلطنتی از کاخ گلستان نیز دیدن نمود و همراه سرهانی دروموند وولف، به دربار قاجاریه رهنمون شد که به این دو بنای نوساز و باغ‌ها نیز اشاره کرده است: «قصر شاه بسیار دلرباست و اباغات سایه افکن آن و فواره‌ها و حوضچه‌های آن که با کاشی‌های آبی کم‌رنگ تزئین شده و همواره آب زلالی در آن جریان دارد، به خوبی مراقبت می‌شود که همین

ایران (اصفهان) لذت کافی را ببرد، چراکه ایزابلاد تنها به بخش ارمنی‌نشین شهر، یعنی جلفا که اروپاییان در آن جا زندگی می‌کردند، محدود شد. به غیر از بازدیدی که البته آن‌هم به صورت تحت‌الحفظ از همسر یکی از مقامات بلند پایه به دور برج بلند سر به فلک کشیده است. این بنای خیره‌کننده همان اندرونی با حرم شاه و محل سکونت شخصی‌اش است.»

ایزابلاد هم چنین ناصرالدین شاه را ملاقات نمود که به نظرمی رسد ناصرالدین شاه تحت تأثیر وی قرار گرفته و شاید هم تاندازه‌ای از او احساس خطر کرده است: «حسنعلی خان در پاسخ به سوال شاه، اندکی از سفرهای من به وی گفت و بیان داشت که با اجازه اعلی حضرت من (ایزابلاد برد) خواهان بازدید از حوزه بختیاری هستم. شاه عینک بزرگ خود را بالا زده، با نگاهی که بسیار غریب می‌نمود، چشم به من دوخت و با همان نگاهی که برای یک شخص جوان‌تر نگران‌کننده به نظرمی رسید گفت که آیا من (ایزابلاد برد) قصد دارم به تنهایی در ممالک وی سفر کنم، آیا مقدمات سفر را فراهم ساخته‌ام، آیا من در پکن بوده‌ام و برنو و سلیس را دیده‌ام؛ و چند چیز دیگر بگفت، سپس بدون آن که حتی از روی احترام سری تکان دهد، دفعتا چرخید و همراه امین السلطان راهی باغ شد.»

یک اقامت سه‌هفته‌ای در تهران برای ایزابلاد کفایت می‌کرد، چراکه خواهان بود به اصفهان برای ملاقات مازورساویر برود تا مرحله بعدی از سفر پر مخاطره خویش را آغاز نمایند. یک ماهی طول کشید تا او به اصفهان رسید، چراکه در سر راه خود از قم و کاشان هم دیدن نمود، اما چندان توانست از آثار تاریخی و پایتخت باشکوه سابق

نمودند، بسیار لذت بخش بود. آن‌ها از منتهی الیه غربی اصفهان، به آهستگی و از روی اضطراب به راه افتادند، چراکه مازورساویر می‌خواست کاملاً این ناحیه را مورد بازکاوی قرار دهد. در این جا ایزابلاد برد به عنوان یک پرستار و داروساز، کمک شایانی به روستاییان و افراد ایلدین نمود و به عنوان دستیار نقشه‌بردار، ساعات طولانی را صرف ثبت ارتفاعات و اندازه‌گیری طول جغرافیایی نمود که اگرچه بعضاً گلاویه می‌کرد، ولی لذت می‌برد. او از هر زمانی برای مشاهده آداب و رسوم محلی استفاده می‌کرد.

با رسیدن به بروجرد در ۹ اگوست مازورساویر از ایزابلاد جدا شده، ایزابلاد به تنهایی به سفر خویش ادامه داد. آن‌ها مازورساویر و همراهانش از تیم پشتیبانی خوبی برخوردار بودند، ولی ایزابلاد صرف نظر از افرادی که به‌کار گماشته بود، از این که مجدداً تنها می‌شد، شادمان بود. او به آرامی راه همدان را در پیش گرفت، زمانی که در ۲۶ اگوست به آن جا رسید، دیگر نا داشت؛ به تیب شدید عارض گشت و برای بهبودی‌اش به سه هفته استراحت نیاز پیدا کرد. در عین حال از میهمان‌نوازی و آسایش خاطری که میسپونر آمریکایی برای او در ظرف این مدت فراهم کرده بود، کمال قدر دانی و تشکر را به‌جا آورد. او در پس این واقعه، آماده بود که آخرین مرحله از سفر خود را محقق سازد. با وجود فرارسیدن زمستان و وسوسه در پیش گرفتن راه نسبتاً سهل

و آسان همدان- بغداد، می‌خواست سفرش را از طریق نواحی پرت و دور افتاده در پیش گیرد و از این رو پس از نگاهی به نقشه، دریافت که بهترین مسیر برای او شمال غربی و از طریق کردستان و مرزهای عثمانی است که به سمت وان و طرابوزان می‌رفت و او می‌توانست در آن جا از طریق کشتی، راهی استانبول شود. او نمی‌توانست از این فرصت چشم‌پوشی نماید. پس از تجربیاتی که محصل سفر وی در میان لرها و بختیاری‌ها بود، حال نوبت به آن رسیده بود که به سفر در میان قبايل کرد بپردازد. ایزابلاد روزانه هجده ساعت را یکسره در مسیرهایی به دور از آبادی با اسب به تاخت می‌رفت تا از گردان که مقدم وی را گرمای می‌داشتند و آواز پذیرایی می‌نمودند، بازدید به عمل آورد. او مثل همیشه ضمن رعایت سبک شخصی‌اش، به توصیف زنان گنوکا هذ می‌پردازد: «بسیاری از زنانی که زیبا هستند، بی حجابند و حتی چادر هم نمی‌پوشند. روسری‌های آن‌ها که بسیار هم زینده است، پشانی بند سیاهی است که سکه‌های نقره‌ای رنگی به زنجیرهای نقره‌فام آن آویزان است. روسری قرمز رنگی به پشت سرشان محکم گره خورده و گیسوانشان با سنجاق‌های نقره‌ای رنگ بافته شده است.» پس از اقامت یک‌هفته‌ای در شهر حاصلخیز ارومیه، او باید مجدداً برای رسیدن به شهر نسبتاً آرام و کم‌خطر وان دست به سفر در منطقه ای سخت و دشواری زد تا آن جا آخرین مرحله از سفر خود را پس از سیر و سیاحتی چشمگیر، به‌سوی وطن اش، در پیش گیرد. منبع: ایزابلاد برد بیشاپ و سفرهایش به ایران در سال ۱۸۹۰/جنیفر اسکارس /مترجم: حسین احمدزاده نویسنه

تاریخ ایران

موانع فعالیت پزشکان اروپایی در جامعه عصر قاجار

در کنار عوامل محرک و مشوق فعالیت و حضور پزشکان خارجی در ایران، موانعی نیز در برابر آن‌ها رخ می‌نمود. این موانع که اغلب از بطن اندیشه‌های سنتی جامعه بر می‌خاست، باعث ایجاد فضایی تردیدآمیز در بین عوام نسبت به انتخاب پزشک معالج می‌شد. اصولاً پزشکان و طبیبانی که به همان روش‌های قدیمی درمان معتقد بودند، چه پزشکان درباری و چه پزشکان حاضر در سطوح مختلف اجتماع، در زمره مهم‌ترین مخالفان ترویج شیوه‌های نوین بهداشتی درمانی به‌شمار می‌رفتند.

طبیبان سنتی دربار: در میان پزشکان سلطنتی رقابت برای حفظ جایگاه و دفاع از عقاید علمی خویش در صحنه تأمین و تضمین سلامتی پادشاه و اعضای خاندان او جلوه گرمی می‌شد. وخامت حال ناصرالدین شاه در محرم ۱۳۰۷ ه. ق/ ۱۸۸۸ م. به سبب تجویزهای نا به‌جای اطباء ایرانی باعث شد شاه قاجار دست به دامن پزشک خارجی خود، دکتر فوریه شود. در این مورد پزشکان ایرانی هیچ‌گونه تمایلی به مشورت با همکار اروپایی خود نداشتند.



مرض هر فرد به دست خداست و طبیبان تنها وسیله درمان و علاج هستند. آنان اغلب بر سر بازمی‌زدند؛ زیرا عقیده داشتند صحت و

نیودند. به‌رغم این انتقادات، آن چه از وجوه تمایز کار شمار نسبتاً زیادی از افراد این گروه از درمان‌گران جامعه بود، گشاده‌دستی و بی‌توجهی به حق الزحمه کار درمان بود. برخی از آنان در طول هر هفته یکی دو بار ضمن گردش در شهر به‌صورت رایگان به معاینه بیماران فقیر نیز می‌پرداختند. گروهی از علما نیز نفس حضور پزشکان خارجی و معاینه مردم به‌ویژه زنان مسلمان به‌وسیله طبیبان غیرمسلمان را جایز نمی‌شمردند و به مقابله با آن‌ها اقدام می‌کردند. در کنار این عوامل باید به جولان عقاید خرافی که در همه اجزا و سطوح گوناگون زندگی مردم رسوخ نموده بود، اشاره کرد. این اندیشه‌ها مانع از پذیرش و اجرای تجویزهای پزشکان خارجی می‌شد. گاهی حتی بیمار پس از معاینه توسط پزشک خارجی با احتیاط و هراس دارویی را از دست طبیب فرنگی می‌گرفت و چنین وانمود می‌کرد که آثار معجزه‌آسایی بر آن مرتب است، درحالی که آن را به دور می‌افکند و پشت سر

داروهای طبیعی و سنتی تاکید می‌گذاشتند و نسبت به استفاده از داروهای فرنگی خوش‌بین

در جامعه ایران عصر قاجار/حمید حاجیان پور، اکبر حکیمی پور/ پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره ۸، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳.